**اصول، جلسه 83: 13/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک توضیح مختصری در مورد بعضی از قطعات بحث سابق عرض کنم. ما عرض کردیم مرحوم آقای خویی تعبیر فرموده بودند که در بیان مرحوم شیخ برای این‌که استصحاب در حکم شرعی که از حکم عقل کشف می‌شود جاری نمی‌شود، دو مقدمه داشت. یک مقدمه این‌که حکم عقلی درش اهمال راه ندارد. مقدمة دوم این‌که حکم شرعی هم شبیه حکم عقلی هست و تابع آن حکم عقلی هست. که مرحوم آقای خویی در این مقدمة دوم اشکال کردند و فرمودند که این حکم شرعی ممکن است یک مناط دیگری همراه آن مناط حکم عقلی در آن مورد وجود داشته باشد بنابراین با زوال آن مناط حکم عقلی که می‌گوید عقل حکم قطعی ندارد، ممکن است حکم شرعی هم باقی باشد، بنابراین ما شک داشته باشیم که حکم شرعی هنوز باقی هست یا هنوز باقی نیست، استصحاب بقای حکم شخصی، همان حکم شخصی را استصحاب بقایش را ما می‌کنیم.

ما عرض کردیم که گاهی اوقات ملاک به گونه‌ای هست که وقتی ملاک متعدد باشد حکم هم متعدد در نظر گرفته می‌شود. یک نکته‌ای عرض بکنم. به نظر می‌رسد که در جایی که ما احتمال می‌دهیم که در آن مورد شخصی برای حکم شرعی علاوه بر، همزمان با آن ملاک حکم عقل یک ملاک دیگری موجود باشد این احتمال را می‌دهیم، در واقع احتمال دارد که حکم شرعی که اینجا هست به جهت یک جامعی جعل شده باشد. ما نمی‌دانیم در واقع این حکم شرعی که شارع جعل کرده به مناط خصوص آن مناط حکم عقلی جعل کرده یا به مناط جامع جعل کرده که آن جامع با از بین رفتن آن مناط حکم عقلی منتفی نمی‌شود. باید آن مناط شرعی هم منتفی بشود تا آن جامع منتفی بشود. به نظر می‌رسد در اینجا حق با آقای خویی هست در این مورد که آن حکم شرعی، ما احتمال می‌دهیم همان حکم شرعی باقی باشد. ولی گاهی اوقات اگر احتمال این‌که ما می‌دهیم این نیست که همزمان با آن حکم عقلی و همزمانی که مناط حکم عقلی در موردی وجود دارد یک مناط دیگر وجود داشته باشد. قطعاً آن مناط، فریضه احتمال می‌دهیم با زوالش مناط دیگری جایگزین شده باشد، اینجا خب استصحاب کلی قسم ثالث است. جریانش وابسته به استصحاب کلی قسم ثالث است، مرحوم آقای حائری در مبانی الاحکام مثال‌هایی می‌زنند این موارد را هم جزء موارد جریان استصحاب حکم شرعی می‌دانند، جایی که ما می‌دانیم آن مناط حکم عقلی پریده، یک مناط دیگری احتمال می‌دهیم جایگزین شده باشد. البته ایشان استصحاب کلی قسم ثالث را جاری می‌دانند. به ایشان اشکالی وارد نیست، چون ایشان جریان استصحاب در کلی قسم ثالث را پذیرفتند. ولی به هر حال بنابر این مبنایی که استصحاب کلی قسم ثالث پذیرفته نباشد این استصحاب جاری نیست. اینها جایی که ما یک حکم اثباتی را حکم شرعی اثباتی را می‌خواهیم استصحاب کنیم. ولی اگر جایی نفی حکم شرعی را شارع مقدس ما می‌دانیم مثلاً در زمانی که بچه بالغ نبوده، وجوب حج نبوده. مثلاً قبل از ممیز بودن، قبل از عقلش اصلاً عقل هم حکم می‌کرده که حج واجب نیست. نمی‌دانیم وقتی بالغ شد، کامل شد عاقل شد، حج به گردنش واجب شده یا واجب نشده؟ چون نمی‌دانیم استطاعت دارد یا استطاعت ندارد. فرض کنید حالا در مورد آن استطاعت و عدم استطاعت یک جهتی در خود آن نشود اصل جاری کرد. ما آیا می‌توانیم بگوییم قبلاً حج واجب نبوده است، الآن نمی‌دانیم حج واجب شده است یا واجب نشده است، اینجا به نظر می‌رسد وجوب حج به مناط عدم بلوغ و عدم عقل عرفاً غیر از وجوب حجی هست که به مناط عدم استطاعت است. اینها دو تا عدم مختلف هست و مبتنی بر همان استصحاب کلی قسم ثالث است. آن عدم‌ها حکم را هم متعدد می‌کنند.

بنابراین این استصحابی که اینجا می‌خواهیم جاری کنیم، اینجا بیان مرحوم آقای خویی در جریان استصحاب به نظر می‌رسد که تمام نباشد، در چیزهای عدمی. حکم عقلی به عدم التکلیف. به تبع حکم عقلی به عدم تکلیف ما حکم شرعی به عدم تکلیف را که کشف کردیم، اگر احتمال بدهیم که بعداً این عدم تکلیف استمرار دارد، ولی به مناط دیگر، اینجا آن مناط دیگر باعث می‌شود که اینجا استصحاب جاری نیست. خب این اجمال آن بحث سابق.

حالا دیگر، عمده این هست که آیا آن حکم شرعی که ما می‌خواهیم استصحاب کنیم به نظر عرف موضوع و محمولش هم خود حکم شرعی و هم موضوعش، اینها همان موضوع هست یا موضوعش متفاوت است. این احیاناً در بعضی موارد ممکن است موضوع را متعدد دانسته بشود. خب بحث تمام.

یک نکته‌ای را بعضی از دوستان اشاره کردند، گفتم یک مقدار در این مورد صحبت کنم. بعضی از دوستان از بعضی از اساتید، در این بحثی که ما مطرح می‌کردیم که حاج آقا استصحاب را در شبهات حکمیه جاری نمی‌دانند به جهت این‌که ادلة استصحاب ظهور دارد در عدم لزوم فحص و در شبهات حکمیه فحص لازم است، بنابراین ادلة استصحاب ظهور در شمول شبهات حکمیه را ندارد، بعضی از دوستان از بعضی از اساتید نقل کردند که این کلام حاج آقا را مطرح کردند و اینجوری اشکال مطرح کردند که این‌که در شبهات حکمیه فحص لازم است و قبل از فحص استصحاب جاری نمی‌شود، همین ظهور عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه قبل از فحص به منزلة مقیِّد لُبّی متصل کلام تلقی می‌شود. بنابراین این باعث نمی‌شود که آن بیان حاج آقا تام باشد.

خب به نظر می‌رسد که این اشکالی که از این اساتید مطرح فرمودند وارد نباشد. ببینید بحث این است، ما می‌دانیم در شبهات حکمیه قبل از فحص استصحاب جاری نمی‌شود. این علم ما به عدم جریان استصحاب قبل از فحص این را چرا شما مقیِّد لُبِّی برای اطلاق احوالی این دلیل می‌گیرید؟ این ممکن است مخصص. همین علم مخصِّص اطلاق افرادی دلیل باشد. مخصِّص عموم افرادی دلیل باشد. ما می‌دانیم این‌که این دلیل هم عموم افرادی داشته باشد نسبت به شبهات حکمیه، و هم نسبت به شبهات حکمیه بخواهد قبل از فحص جاری بشود اینجور نیست. آن علم ما تعیین نمی‌کند که کدام یک از این اطلاق افرادی کنار رفته، یا اطلاق احوالی کنار رفته. کدام یک از اینها را مقیَّد کرده و آنها را مضیَّق کرده؟ این بیان حاج آقا لازم نیست آن علم ما به عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه را حتماً به منزلة مخصّص منفصل بگیریم، قرینة منفصل بگیریم، که حاج آقا می‌فرمایند ما دو جور می‌توانیم تصرّف کنیم در این دلیل می‌توانیم اطلاق احوالی‌اش را کنار بگذاریم، می‌توانیم اطلاق افرادی‌اش را کنار بگذاریم و هیچکدام از اینها ترجیح ندارد، اگر کنار گذاشتن اطلاق احوالی راحت‌تر نباشد، سخت‌تر نیست، بنابراین این دلیل یا ظهور دارد در خصوص شبهات موضوعیه، یا لا اقل اجمال دارد. این بیانی که حاج آقا مطرح می‌فرمایند مختص آن جایی نیست که ما عدم جریان استصحاب قبل از فحص در شبهات حکمیه را به منزلة قرینة منفصل بگیریم. به منزلة قرینة متصل هم بگیریم این بیان می‌آید. من حالا برای این‌که این مطلب روشن‌تر بشود بحث را به یک شکل دیگری طرح می‌کنم. وجداناً دوستان ببینند واقعاً آیا می‌توانیم ما به چنین ادله‌ای را ظهور در عموم افرادی برایش قائل بشویم؟ ببینید اگر در جایی به عدم اشتراط فحص در جریان استصحاب در دلیل استصحاب تصریح بشود. بگوید که من کان علی یقینٍ فشکَّ فلیمض علی یقینه من دون الفحص. حالا ما می‌دانیم در شبهات حکمیه فحص لازم است. آیا این فلیمض اینجا، ما می‌گوییم فلیمض علی یقینه من دون الفحص، این موضوعش که مربوط به شبهات موضوعیه. یک جور این است که بگوییم این اصلاً مربوط به شبهات موضوعیه است. که فلیمض علی یقینه من دون الفحص در موردش می‌آید، این یک جور.

یک جور دیگر بگوییم نه، شبهات موضوعیه را فلیمض علی یقینه من دون الفحص را در موردش می‌گوید. در شبهات حکمیه فلیمض علی یقینه هست، من دون الفحص‌اش نیست، مع الفحص‌اش هست. آیا واقعاً این دلیل یک همچین ظهوری دارد در این‌که شبهات حکمیه را شامل می‌شود یا نمی‌شود؟ به نظر می‌رسد اگر این ظهور نداشته باشد در این‌که فقط شبهات حکمیه را می‌گیرید، ظهور در عمومیت ندارد. البته این را هم قبول دارد، البته این نکته را عرض بکنم. این را هم قبول دارم، این مثالی که ما اینجا می‌زنیم این مثال به دلیل تصریح به عدم لزوم فحص در دلیل ظهورش در اطلاق احوالی قوی‌تر، ظهور یک نوع نصوصیت در اطلاق احوالی است، البته این‌که این اطلاق احوالی در همة افراد وجود داشته باشد این خب به اطلاق است، ولی همین مقدار که به اطلاق احوالی تصریح شده این ظهور را تقویت می‌کند و چه بسا خود همین باعث بشود که ما نتوانیم اطلاق احوالی را کنار بگذاریم و آن علم ما به این‌که در شبهات حکمیه قبل از فحص استصحاب جاری نمی‌شود، مقیِّد اطلاق افرادی تلقی بشود. این درست است. ولی با این همه به نظر می‌رسد که اگر ما فرض کردیم اطلاق افرادی ظهور دلیل است، و اطلاق احوالی هم ظهور دلیل است، هر دو ظهور باشد این‌که کدام یک از این ظهورها کنار گذاشته بشود، خیلی واضح نیست که به دلیل این‌که ما می‌دانیم در شبهات حکمیه قبل از فحص استصحاب جاری نمی‌شود حتماً باید اطلاق احوالی نسبت به شبهات حکمیه را کنار بگذاریم. نه، این می‌تواند قرینه باشد بر این‌که اطلاق افرادی کنار گذاشته بشود، اطلاق افرادی که کنار گذاشته شد، دیگر اطلاق احوالی سر جای خودش باقی می‌ماند. تمام مواردی که مشمول این دلیل هستند قبل از فحص یا بعد از فحص در مورد استصحاب، حتی قبل از فحص هم در موردشان جاری می‌شود. شاید این تعبیری که حاج آقا در آن بحث قاعدة طهارت، عبارتی از ایشان خواندن، که ایشان فرمودند که ظهور دلیل در اطلاق احوالی، ظهور قوی‌ای هست. این قوت ظهور را به این جهت ایشان می‌خواهند تکیه کنند که در واقع ذاتاً چون این ظهور، ظهور قوی‌ای است، کنار گذاشته شدن این ظهور، ولو در مورد شبهات حکمیه این راحت نیست. بنابراین این تقویت این بکند که اگر نگوییم که اطلاق افرادی کنار گذاشتنش راحت‌تر است، لا اقل نمی‌توانیم دلیل ظهور دارد در اطلاق افرادی و تقیید اطلاق احوالی نسبت به شبهات حکمیه نسبت به قبل از فحص، ؟؟؟ ۱۸:۱۴ فرد را شامل نمی‌شود. ولی بعد از فحص مشمول این دلیل استصحاب است. به نظر می‌رسد که بیان حاج آقا در این‌که ادلة استصحاب یا ظهور دارند در خصوص شبهات موضوعیه، یا اجمال دارند. شاید در جاهایی که در همان دلیل فحص را مطرح کرده، مثل بعضی از ادله، در صحیحة اولی است یا صحیحة ثانیة زراره که عدم لزوم فحص را مطرح کرده، در آنجاها بیشتر ظهور در این داشته باشد که شبهات حکمیه را نمی‌گیرد، ظهور بیشتر در اختصاص به شبهات موضوعیه دارد، ولی در ادله‌ای که این قید فحص از اطلاق احوالی دلیل استفاده می‌شود یک نوع اجمالی در دلیل حاکم هست، بنابراین ما نمی‌توانیم با این ادله اثبات کنیم جریان استصحاب در شبهات حکمیه را. این به نظر می‌رسد این بحث.

حالا بحث بعدی که اینجا داریم، بحث این هست که آیا استصحاب به موارد احراز مقتضی بقاء اختصاص دارد یا در موارد شک در مقتضی هم استصحاب جاری می‌شود؟ حالا مرحوم شهید صدر اینجا می‌فرمایند که مرحوم شیخ انصاری این تفصیل را مطرح فرموده، در مورد این تفصیل آقایان معمولاً یک سری بحث‌های مقدماتی کردند در مورد این‌که مراد از مقتضی و مانع یا رافع چی هست؟ امثال اینها، و ما وارد تفصیل آن بحث مراد از مقتضی و مانع نمی‌شویم، چون به هر حال اصل این تفصیل به نظر ناتمام می‌آید. ما در واقع یک بیان اجمالی، یک تعریف اجمالی از مقتضی و مانع ارائه می‌دهیم که بتوانیم بحث را دنبال کنیم. و مقتضی در واقع، این‌که ما می‌گوییم مقتضی موجود هست، شک در رافع هست، بعضی چیزها هست که اگر عامل خارجی نباشد، خودبخود موجود هستند، باقی هستند. یک عامل خارجی باید بیاید آنها را از بین ببرد. مثل فرض کنید حالا در تکوینیات یک جوان به‌طور طبیعی خودش زنده می‌ماند. باید یک حادثة تصادفی رخ بدهد، یک زلزله‌ای رخ بدهد، و یک اتفاقی برایش پیش بیاید تا جلوی مرگش را بگیرد. ولی وقتی پیر بشود کأنّ خود همین پیر شدن باعث می‌شود که عمود زمان این را از بین ببرد. همچنین در شرعیات مثلاً در موضوعات شرعی، وضو امری است که اگر رافعی نباشد، خودبخودش خودش موجود هست. ولی حالا مثال دیگر عرض بکنم که مقتضی‌اش موجود نیست، مثلاً در جایی که ازدواج موقت، این حالا شهید صدر مثال نمی‌زنند، من عرض می‌کنم. یک ازدواج دائم داریم، یک ازدواج موقت داریم. ازدواج موقت مثلاً دو ساعته است، ساعت سوم خودبخود این ازدواج زوجیتش مرتفع می‌شود. ولی در ازدواج دائم آن برای این‌که آن زوجیت مرتفع بشود، نیاز دارد به این‌که یک رافعی بیاید، مزیلی بیاید، فسخی، طلاقی چیزی بیاید جلوی استمرار آن ازدواج را بگیرد. بدون مزیل آن اعتبار شرعی خودبخود باقی می‌ماند، به خلاف در ازدواج موقت که خود آن ازدواج از اوّل مقتضی‌اش قاصر است. بنابراین اگر ما جایی شک کردیم که آن ازدواج دو ساعته بوده یا سه ساعته بوده، شک در ثبوت مقتضی داریم. ولی جایی که ما ازدواج را می‌دانیم که تحقق دارد، نمی‌دانیم طلاق رخ داده یا طلاق رخ نداده، حالا به شبهة موضوعیه، به شبهة حکمیه، اینجا شک در رافع هست و این دو تا مثال، با همدیگر فرق دارند از جهت این‌که شک در مقتضی است، در مثال اوّل، و در مثال دوم شک در رافع است. خب این توضیح اجمالی مقتضی و رافع یا مانع.

حالا به چه بیانی ما بین شک در مقتضی و شک در رافع فرق بگذاریم؟ بیان اوّل این بیان مطرح کردند که ما در واقع در استصحاب یقین و شک باید به یک شیء تعلق بگیرد. این‌که یقین و شک به یک شیء تعلق بگیرد به معنای حقیقی‌اش این هست که یقین و شک متیقّن و مشکوک ما باید از همة جهات واحد باشد. حتی از جهت زمان. خب اگر این باشد که خب این امکان ندارد. متیقن هم به یک شیء واحد از همة جهات، هم از جهت ذاتش و هم از جهت زمانش هم یقین داشته باشیم هم شک داشته باشیم، این‌که معقول نیست. پس این‌که متیقن و مشکوک ما واحد باشد از همة جهات، ممکن است ما بگوییم جایی که مقتضی بقای شیء موجود هست، خود همین باعث می‌شود که ما تنزیلاً ادعاءً متیقن و مشکوک را واحد فرض کنیم، ولو متیقن و مشکوک از جهت زمان، متیقن و مشکوک یکی نیستند، ولی همین مقدار که مقتضی بقاء متیقن در زمان دوم موجود هست، علم به تحقق مقتضی مسامحةً و ادعاءً علم به تحقق مقتضی دانسته می‌شود. و علم به تحقق مقتضی وقتی دانسته شد، کأنّه ادعاءً اتحاد متیقن و مشکوک را ما اینجا قائل خواهیم شد. خب این تقریبی هست که ذکر شده.

حالا این تقریب را شهید صدر خیلی مفصل وارد بحث‌هایش می‌شود که این تقریب اوّلاً ایشان می‌گوید این تقریب معنای این تقریب این هست که ما قاعدة استصحاب را، اصلش را در آن فرد حقیقی استصحاب را ادلة استصحاب را قاعدة یقین بدانیم. و استصحاب را یک فرد تنزیلی از آن بدانیم. فرض این است که در قاعدة یقین هست که متیقن و مشکوک از همة جهات یکسان هستند. حتی از جهت زمان. ما می‌خواهیم بگوییم که استصحاب که متیقن و مشکوک ما از غیر جهت زمان اتحاد دارند، به جهت این‌که علم به ثبوت مقتضی ادعاءً علم به ثبوت مقتضیٰ تلقی شده، این باعث می‌شود که متیقن و مشکوک را ما کأنّه یکی تلقی کنیم. و آنجایی که متیقن و مشکوک حقیقةً یکی هستند فرد حقیقی این دلیل می‌شود. اینجایی که متیقن و مشکوک ادعاءً یکی می‌شود تازه می‌شود یک فرد تنزیلی. و اینها خلف فرض‌های ماست که ما از ادلة قاعدة استصحاب، استصحاب را ما فقط می‌خواهیم در بیاوریم و قاعدة یقین را مشمول این ادله نمی‌دانیم. یعنی همان بیاناتی که در بحث‌های سابق داشتیم که آیا این ادله قاعدة یقین را شامل می‌شود و ما به این نتیجه رسیدیم که قاعدة یقین را شامل نمی‌شود همانجا باید ناتمامی این دلیل را ما برایمان روشن می‌شد. بعد شهید صدر اینجا در ادامه این نکته را ضمیمه می‌کنند که در واقع ما اصل، یک توضیحات دیگری هم در این مورد می‌دهند که من حالا وارد آن توضیحات نمی‌شوم. عمدةً آن نکته‌ای که ایشان رویش تکیه می‌کنند را اشاره کنم و تفصیل و بررسی‌اش را ان‌شاءالله جلسة آینده و سایر وجوهی که در مورد اختصاص جریان استصحاب به موارد احراز مقتضی و عدم جریان استصحاب در موارد شک در مقتضی را در جلسة آینده صحبت می‌کنیم. شهید صدر می‌فرمایند که اصل مطلب این است که ما دلیلی نداریم که متیقن و مشکوک باید از همة جهات مثل هم باشند. متیقن و مشکوک همین مقدار که آن ادله‌ای که وحدت متیقن و مشکوک را اقتضاء می‌کند، وحدت متیقن و مشکوک از غیر حیث زمان را اقتضا می‌کند. وحدت مطلق حتی از قید زمان از ادلة استصحاب در نمی‌آید، بنابر این اصلاً این‌که ما دنبال این باشیم که یک وحدت مطلقه داشته باشیم تا بعد برویم برای به دست آوردن این وحدت مطلقه به این بیانات متوسل بشویم که علم به مقتضی، علم به مقتضیٰ تلقی می‌شود و به این بیانات بحث را بخواهیم تمام کنیم، نه، اصلاً نیازی به این بحث‌ها نیست چون ما دلیلی بر این‌که متیقن و مشکوک از همة جهات باید وحدت داشته باشند و دلیلی بر لزوم وحدت مطلقة متیقن و مشکوک نداریم. آن مقداری که دلیل داریم وحدت متیقن و مشکوک از غیر جهت زمان هست. حالا توضیح و بررسی‌اش ان‌شاءالله در جلسة آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان